

از اقتصاد اثباتی تا اقتصاد هنجاری (بنیان‌های فلسفی و ارزشی اقتصاد رفاه)

دکتر سید هادی عربی*

چکیده

اقتصاد رفاه رشته‌ای از اقتصاد است که چارچوبی را برای ارزیابی اقدامات، وضعیت‌ها و سیاست‌های اقتصادی فراهم می‌کند. هر چند برخی از اقتصاددانان سعی دارند اقتصاد رفاه را اثباتی و فاقد داوری ارزشی قلمداد کنند، در این مقاله، با تجزیه و تحلیل معیارها و روش‌های اقتصاد رفاه متعارف، بنیان‌های فلسفی و بعضاً هنجاری آن نشان داده شده است. پیامدگرایی، مطلوبیت‌گرایی، رفاه‌گرایی، فردگرایی و تحویل‌گرایی از جمله بنیان‌های فلسفی اقتصاد رفاه است. با بررسی روش‌های ارزیابی اقتصاد رفاه متعارف مانند تجزیه و تحلیل هزینه و فایده مشخص شده است که داوری ارزشی، خواه و ناخواه، در فرایند تحقیق نفوذ می‌کند؛ بنا براین مناسب است که محقق، در کنار اعلام روش‌ها و محدودیت‌های تحقیق خود، به جای انکار داوری‌های ارزشی، آنها را شناسایی و اعلام نماید.

واژه‌های کلیدی: اقتصاد رفاه، اقتصاد هنجاری، مبانی فلسفی اقتصاد رفاه

مقدمه

معمولاً فرض بر این است که در علوم تنها آنچه هست، مطالعه، توصیف و تبیین می‌شود؛ بنا بر این، علم اقتصاد نیز به عنوان یک علم تجربی، تنها پدیده‌های اقتصادی را (مانند تولید، مصرف، توزیع، قیمت و...) مطالعه، توصیف و تبیین می‌کند. حال فرض کنید شخصی نظر شما را در مورد یک وضعیت، اقدام، سیاست یا نهادی اقتصادی جویا شود، این ارزیابی‌ها چگونه انجام می‌شود؟ چه معیارهایی برای این ارزیابی‌ها وجود دارد؟ به طور خاص، علم اقتصاد در این مورد چه می‌گوید؟

اقتصاد رفاه^۱ شاخه‌ای از اقتصاد است که می‌کوشد چارچوبی را برای ارزیابی وضعیت‌ها، اقدامات، سیاست‌ها و نهادهای اقتصادی فراهم آورد (لیتل، ۲۰۰۲). این شاخه از علم اقتصاد را می‌توان به دو حوزه نظری و کاربردی تفکیک کرد. در حوزه نظری، اقتصاد رفاه شرایط لازم برای نیل به وضعیت بهینه را مطالعه و ارائه می‌کند. در حوزه کاربردی، ما با تصمیم‌گیری و گزینش از میان بدیل‌های عینی مواجه‌ایم.

طبق تعریف، زمانی که منابع و محصولات چنان تخصیص یافته باشد که نتوان با تخصیص مجدد، وضعیت حد اقل یک نفر را بهبود بخشید، بدون اینکه وضعیت دیگری بدتر شود، این وضعیت بهینه است. از آنجا که ویلفردو پارتو^۲ این تعریف را از پایه کرده است، این وضعیت بهینه پارتو نامیده می‌شود (لیتل، ۱۹۷۳؛ سن، ۱۹۸۵). بر اساس این تعریف، اگر اقتصاد در چنین وضعیتی قرار ندارد و مثلاً دولت می‌خواهد با اقدام یا اعمال سیاستی اقتصاد را به چنین وضعیتی هدایت کند به طوری که بر اثر این اقدام یا اعمال سیاست دولت وضعیت حد اقل یک فرد بهبود یابد و وضعیت هیچ کس دیگری تغییر نکند، این اقدام یک بهبود پارتویی (فلدمن، ۱۹۸۸) و مطلوب است؛ زیرا این اقدام یا سیاست موجب می‌شود که اقتصاد، از نقطه‌ای غیر بهینه و نامطلوب، به سمت نقطه‌ای بهینه و مطلوب هدایت شود.

اما وضعیت افراد، قبل و بعد از اقدام یا سیاست اقتصادی، بر اساس چه معیاری بررسی و مقایسه می‌شود؟ بر اساس رفاه افراد؛ از این رو، بهینه‌ی پارتو وضعیتی است که افزایش رفاه هیچ فردی، از طریق تولید یا مبادله، بدون کاهش رفاه دیگری ممکن

1. welfare economics
2. Vilfredo Pareto

نباشد. اگر چنین افزایش رفاهی، از طریق یک اقدام ممکن باشد، آن عمل بهبودی پارتویی و مطلوب ارزیابی می‌شود. بسیاری از مباحث نظری اقتصاد رفاه معطوف به ارایه‌ی شرایطی است که نیل به وضعیت بهینه‌ی پارتو را ممکن می‌سازد (هندرسن و کوانت، ۱۹۸۵؛ والترز و لیارد، ۱۳۷۷).

پارتو از طرفی، بر اساس تخصص و مهارت‌هایش در مهندسی و ریاضیات و از طرفی، متأثر از هیمنه‌ی علوم طبیعی و پیشرفت‌های آن می‌خواهد معیاری ارایه دهد که به نوعی، فاقد داوری‌های ارزشی باشد و محل بحث و اختلاف آرا قرار نگیرد و بدین ترتیب، به نوعی، عینیت را تأمین کرده باشد. در ادامه‌ی این نوشتار خواهیم دید که این تعریف فاقد داوری‌های ارزشی نیست و بنیان‌های فلسفی و هنجاری آن را بررسی خواهیم کرد. صرف نظر از این مورد، هر چند معیار پارتو اهمیت تحلیلی و نظری فوق العاده‌ای دارد، بسیار محدودکننده است؛ زیرا این معیار هیچ راهنمای سیاستی برای انتخاب از میان گزینه‌هایی که متضمن بهبود وضعیت برخی و بدتر شدن وضعیت بعضی دیگر است - یعنی آنچه همواره دولت‌ها با آن مواجه‌اند - به دست نمی‌دهد.

به منظور پرداختن به این موارد، نیکلاس کالدور^۱ و جان هیکس^۲ معیار بهبود پارتویی بالقوه را ارایه کرده‌اند که معیار هیکس - کالدور و معیار جبران نیز نامیده می‌شود. بر اساس این معیار، وضعیت A بر B ترجیح دارد؛ اگر نفع کسانی که از حرکت به وضعیت A منتفع شده‌اند، به اندازه‌ای باشد که بتواند زیان افراد زیان‌دیده را جبران کند و باز هم نسبت به قبل، وضعیت بهتری داشته باشند؛ البته این جبران فرضی است و حتی اگر هیچ جبرانی صورت نگیرد، بر اساس این معیار، باز هم وضعیت A بر B ترجیح دارد (لیتل، ۱۹۷۳؛ فلدمن، ۱۹۸۸). بنا بر این، اگر منافع یک اقدام یا سیاست اقتصادی بیشتر از زیان‌های آن باشد که ملازم با وجود نفع خالص برای جامعه است، این اقدام یک بهبود پارتویی بالقوه و مطلوب ارزیابی می‌شود.

تحلیل هزینه - فایده^۳ نیز چارچوبی برای چنین ارزیابی‌هایی به دست می‌دهد. در این تحلیل‌ها به دست آوردن مطلوبیت، فایده و از دست دادن آن، هزینه تلقی می‌شود. بدین ترتیب، معیار پارتو که به دلیل محدودیت شدید در مطالعات کاربردی ظرفیت زیادی

1. Nicholas Kaldor
2. John Hicks
3. cost-benefit analysis

نداشت، جای خود را به معیار جبران یا تحلیل هزینه - فایده می‌دهد؛ از این رو؛ در اقتصاد رفاه کاربردی، به جای بحث در مورد شرایط لازم برای وضعیت بهینه، با مسائلی مواجه‌ایم که متضمن تصمیم‌گیری و انتخاب از میان گزینه‌هاست. این معیارها برای مواردی مانند احداث بزرگراه در یک کلان شهر، احداث سد، تصمیم‌گیری در مورد نظام آموزشی (مثلاً وجود مدارس دولتی یا واگذاری کامل آنها به بخش خصوصی و در نظر گرفتن تسهیلات آموزشی برای افراد کم‌بضاعت) و یا تصمیم‌گیری بانک جهانی برای کمک و حمایت از انتقال صنایع آلاینده، از کشورهای پیشرفته، به کشورهای فقیر استفاده می‌شود. ادعا می‌شود که این مسائل بدون دخالت‌های ارزشی و بر اساس محاسبات فنی انجام می‌شود؛ اما در این نوشتار، با تحلیل معیارها بنیان‌های فلسفی و هنجاری آنها و با واکاوی فرایند محاسبات فنی، دخالت‌های خواسته یا ناخواسته‌ی ارزش‌ها را نشان خواهیم داد.

واکاوی بنیان‌ها

به معیار پارتو باز می‌گردیم که بر طبق آن، اگر اقدام یا سیاستی باعث شود که وضعیت حد اقل یک فرد بدون بدتر شدن وضع سایرین بهبود یابد، این یک بهبود پارتویی است و این اقدام یا سیاست مطلوب تلقی می‌شود. با دقت در این تعریف ملاحظه می‌شود که این داوری مبتنی بر پیامدگرایی^۱ (سن، ۱۳۷۷ و ۱۳۸۱)، مطلوبیت‌گرایی^۲ (همان، ۱۳۷۷)، فردگرایی^۳ (هاسمن و مک فرسن، ۲۰۰۷)، رفاه‌گرایی^۴ (سن، ۱۳۷۷) و تحویل‌گرایی^۵ (دمارتینو، ۲۰۰۰) است.

در بقیه‌ی این نوشتار، هر یک از این مبانی را بیشتر بررسی می‌کنیم.

پیامدگرایی

برای روشن شدن زوایای فلسفی و اخلاقی اقتصاد رفاه بدون ورود در جزئیات مباحث فلسفی، به اختصار، پیامدگرایی را بررسی می‌کنیم که یکی از ارکان فلسفی و اخلاقی معیار پارتو و در نتیجه اقتصاد رفاه است.

1. consequentialism
2. utilitarianism
3. individualism
4. welfarism
5. reductionism

پیامدگرایی مکتبی است که درستی یا نادرستی، روایی یا ناروایی افعال را بر حسب ارزش پیامدهای آنها ارزیابی می‌کند؛ بنا بر این، فعلی که به خودی خود، نادرست به نظر می‌رسد (مانند نقص عهد)، اگر نتایج خوبی داشته باشد، درست و روا خواهد بود (هولمز، ۱۳۸۲؛ اسلت، ۱۳۸۰؛ مک نوگتون، ۱۹۹۸).

ساده‌ترین شکل پیامدگرایی که پیامدگرایی عمل‌نگر^۱ خوانده می‌شود، می‌گوید که فعل یا اقدام درست آن عملی است که بیشترین پیامدهای خوب را داشته باشد؛ بنا بر این، از میان گزینه‌ها، آنکه حد اکثر نتایج خوب را دارد، باید انجام داد و اگر بدیل‌ها نتایج خوب یکسانی دارند، مختار هستید؛ هر کدام را انجام دهید. همچنین اگر همه‌ی گزینه‌ها نتایج بدی دارد، گزینه‌ای رواست که کمترین نتیجه‌ی بد را به بار می‌آورد. ملاحظه می‌شود که داوری درباره‌ی افعال و اقدامات مشروط به نتایج آن و نتایج سایر بدیل‌هاست؛ از این رو، گاهی انتخاب بین خوب و خوب‌تر است و گاهی میان بد و بدتر؛ برای مثال موقعیتی را در نظر بگیرید که اگر شما هیچ اقدامی نکنید، سه نفر کشته خواهند شد؛ ولی اگر تنها یک نفر را بکشید، از قتل دو نفر دیگر جلوگیری کرده‌اید؛ بنا بر این، کشتن آن یک نفر درست و رواست (هاسمن و مک فرسون، ۲۰۰۶).

بدین ترتیب، ملاحظات پیامدگرایانه، به طور جدی، در موضوعات سیاست عمومی انعکاس می‌یابد. مجازات‌ها، سیاست‌های اقتصادی، برنامه‌های آموزشی و... بر اساس نتایج‌شان ارزیابی می‌شود. خود افعال، وظایف، فرایندها و هدف‌ها در حسن و قبح عمل نقشی ندارد. اینها از یک سو، محدودیت‌های جدی این نظریه را می‌نمایاند و از دیگر سو، چارچوب و بنیان ارزیابی را در اقتصاد رفاه نشان می‌دهد؛ با این حال، هنوز مسئله کاملاً حل نشده است. سؤال اساسی این است که نتایج خوب چیست؟ پاسخ‌های متفاوتی وجود دارد؛ اما رایج‌ترین و تأثیرگذارترین نحله‌ی فکری در چارچوب پیامدگرایی که در اقتصاد نیز مورد اقبال قرار گرفته، مطلوبیت‌گرایی است. در این دیدگاه که بر لذت‌گرایی^۲ و رفاه‌گرایی نیز مبتنی است، نتایج خوب آنهایی است که موجب لذت، خوش‌بختی یا رفاه باشد (چپل و کرسپ، ۱۹۹۸).

1. act - consequentialism

2. hedonism

مطلوبیت‌گرایی

مطلوبیت‌گرایی یا مکتب اصالت فایده^۱ نوعی پیامدگرایی است که مطلوبیت را معیار نهایی درباره‌ی درستی یا نادرستی، روایی یا ناروایی می‌داند. در واقع، این دیدگاه ایجاد بیشترین خیر جمعی را ملاک درستی و روایی فعل قرار می‌دهد. یادآوری این نکته مناسب است که لحاظ بیشترین خیر جمعی یا همان بیشترین مطلوبیت - که درباره‌ی چیستی آن در ادامه بحث خواهیم کرد - این مکتب را در مقابل دیدگاه خودگرا^۲ قرار می‌دهد. در مکتب مطلوبیت‌گرایی، بیشترین خیر جمعی ملاک است؛ نه بیشترین خیر برای فاعل (فرانکنا، ۱۳۷۶؛ هولمز ۱۳۸۲؛ هاسمن و مک فرسن، ۲۰۰۶؛ کاپلستون، ۱۳۷۰). در اقتصاد رفاه نیز چنین معیاری در نوعی تابع رفاه اجتماعی ظاهر می‌شود که بیشترین مطلوبیت کل را هدف قرار می‌دهد؛ اما در اقتصاد متعارف عقیده بر این است که این بیشترین مطلوبیت کل یا بیشترین خیر جمعی، از طریقی خودگروانه تحقق می‌یابد. اقتصاد متعارف پیگیری نفع شخصی را به عنوان یک اصل در رفتار انسانی می‌پذیرد؛ از این رو بر آن است که انگیزه‌ی غالب یا تنها انگیزه‌ی رفتار انسان‌ها نفع شخصی است و بنا بر این، عقلانیت در اقتصاد بر همین اساس تعریف می‌شود. بدین ترتیب ادعا می‌شود که اگر انسان‌ها، در جامعه، هر کدام آزادانه بر اساس نفع شخصی عمل کنند، بر اساس اقدامات خودگروانه‌ی عاملان، به طور ناخود آگاه، نفع یا خیر اجتماعی تحقق می‌یابد. این ایده که از اندیشه‌های اسمیت منشأ می‌گیرد، مدت‌های مدیدی، در اقتصاد متعارف اندیشه‌ی حاکم بود؛ اما بعدها، در مواردی - که تحت عنوان شکست بازار^۳ در اقتصاد شناخته می‌شود - تمایز و متفاوت بودن نفع شخصی و اجتماعی پذیرفته شد و در واقع، نوعی دخالت سیاستی برای تحقق آگاهانه‌ی (نه تحقق ناخود آگاه و خود به خودی) نفع اجتماعی موجه شناخته شد؛ با این حال، هنوز اندیشه‌ی خودگروانه در اصل رفتار عقلایی یعنی رفتار بر اساس نفع شخصی کاملاً، بر اندیشه‌ی اقتصادی متعارف حاکم است.

اما آن خیر جمعی، مطلوبیت یا در واقع، آن نتیجه‌ی خوب که معیار ارزیابی اقدامات و سیاست‌ها شناخته می‌شود، چیست؟ در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، جرمی

۱. یوتیلیتاریزم بیشتر به مکتب اصالت فایده و گاهی به سودگروی ترجمه شده است؛ اما چون در اقتصاد، بیشتر از واژه «مطلوبیت» استفاده می‌شود، در این نوشتار، ما کلمه‌ی «مطلوبیت‌گرایی» را استفاده می‌کنیم.

2. egoistic

3. market failure

بتنام بر مبنایی لذت‌گروانه،^۱ لذت را معیار دانست؛ زیرا انسان بالطبع، طالب جلب منفعت و لذت و دفع الم است. او در اصل، به دنبال معیاری برای ارزیابی قوانین و نهادهای سیاسی بود و به نظر وی، میزان فایده‌مندی یا مطلوبیت آنها این است که چقدر به خوشی تعداد هرچه بیشتری از انسان‌ها می‌انجامد؟ (کاپلستون، ۱۳۷۰) وی طبیعت انسان را تحت سلطه‌ی لذت و الم می‌داند و می‌گوید: «فقط در حیطه‌ی قدرت آنهاست که معلوم بدانند، چه باید انجام دهیم یا تعیین کنند که چه خواهیم کرد. از یک سو، معیار شایسته و ناشایست و از سوی دیگر، زنجیر علل و معالیل به پایه‌ی تخت آنها بسته شده است» (همان). بدین ترتیب، برای تصمیم‌گیری یا ارزیابی در مورد یک اقدام باید میزان لذت یا رنجی که محتمل است برای جامعه به بار آورد، برآورد شود؛ از این رو وی بر آن است که بر اساس عواملی، اندازه‌گیری سرجمع لذت یا کاهش سرجمع رنج را ممکن سازد و صریحاً، منفعت جامعه را سرجمع منافع آحاد اعضای آن جامعه می‌داند (همان) و از این روست که آن اصل خودگروانه تثبیت می‌شود که اگر هر کس در طلب نفع شخصی خود باشد، در نتیجه، منفعت جامعه نیز تأمین خواهد شد.^۲

جان استوارت میل به ضعف ناشی از سیطره‌ی کمیت بر آموزه‌ی بتنام پی برد و معتقد بود که برای داشتن تصویر و درکی مناسب از خیر یا همان معیار دآوری باید، کیفیت‌ها را نیز در نظر گرفت؛ ولی وی موفق به ارایه‌ی مفهوم و معیاری روشن برای آن نشد (فرانکنا، ص ۸۶). به هر حال، مشکل اندازه‌گیری در آموزه‌ی بتنام و میل که به نوعی، کیفیت‌ها را نیز لحاظ می‌کند، وجود دارد و در آموزه‌ی میل مشکل جدی‌تر می‌شود.

در مورد خیر یا مطلوبیت یا همان نتیجه‌ی خوب وجود دارد که ورود به آنها از چارچوب این نوشته خارج است. آنچه عموماً در بین اقتصاددانان، در قرن بیستم مد نظر قرار گرفته است، ارضا و تأمین ترجیحات^۳ است. در واقع این معیار حاکی از چیزی است که فاعل آن را ترجیح می‌دهد و آن را به نفع خود یا خوب می‌داند (لیتل، ۱۹۷۳؛ هاسمن و مک فرسن، ۲۰۰۶)؛ بنا بر این، اقدام یا سیاستی که بیشترین ارضا و تأمین ترجیحات را در پی داشته باشد، درست، روا و الزامی است. گویا اقتصاددانان

1. hedonistic

۲. این جنبه یعنی تحویل منافع اجتماعی به منافع فردی، بعد دیگری از چارچوب اقتصاد متعارف را تشکیل می‌دهد که در ادامه‌ی این نوشتار، به آن خواهیم پرداخت.

3. preference satisfaction

خواسته‌اند نوعی معیار عینی و فاقد داوری ارزشی ارائه دهند و خود را از پیچ و خم بحث‌های پیچیده و خسته‌کننده در مورد چیستی خیر و خوبی رها کنند و خود را به نصاب علوم طبیعی نزدیک کنند.

این معیار چیزی را صریحاً به عنوان خیر یا خوب ارائه نمی‌دهد؛ بلکه می‌گوید می‌توان از چیزی که فرد ترجیح می‌دهد، فهمید که آن را خوب می‌داند. صرف نظر از اینکه در اینجا، بین خیر و خوب و نفع شخصی فعلی خلط شده است، گویا نوعی تکثرگرایی را می‌پذیرد؛ چرا که ارزش‌های پذیرفته‌شده‌ی هر فرد یا جامعه، به طور عینی و طبیعی، در ترجیحاتشان منعکس می‌شود.^۱

سرانجام این معیار قابل کمی شدن است (لیتل، ۱۹۷۳)؛ زیرا در اقتصاد، بر اساس نظریه‌ی انتخاب مصرف‌کننده، ترجیحات فرد در تقاضای او انعکاس می‌یابد و از این رو، تمایل به پرداخت به عنوان تقویم کمی آن قلمداد می‌شود. در مورد سایر عاملان اقتصادی نیز تقویم‌های بازاری می‌تواند شاخص ارضا و تأمین ترجیحاتشان باشد.

یکی از انتقادهایی که همواره مطلوبیت‌گرایی با آن مواجه بوده است، تعارض بدیهی آن با برخی از نگرش‌های اخلاقی ماست. فرض کنید یک اقدام متضمن دروغ یا نقض عهد، در مقایسه با هر بدیل دیگری، بیشترین مطلوبیت را ایجاد کند. در مقابل این اشکال، برخی تعارض را صرفاً ظاهری دانسته‌اند و بُعد طراحی نهادی مطلوبیت‌گرایی را از بُعد الزام‌آور بودن هنجارهایش متمایز کرده‌اند (رالز، ۱۹۵۵). در مقابل، برخی دیگر برآنند که ما نباید به خاطر برخی نازک‌طبعی‌ها یا نگرش‌های رایج عمومی دست از مبنای عقلی مذکور برداریم (هاسمن و مک فرسن، ۲۰۰۶؛ لیونز، ۱۳۸۰). برخی نیز بر آن‌اند که مطلوبیت‌گرایی به این معناست که یک اقدام دارای بیشترین مطلوبیت، درست، روا و الزامی است؛ اگر بر طبق قاعده‌ای باشد که تبعیت همگانی از آن بیش از هر قاعده‌ی بدیل دیگری مطلوبیت یا خیر جمعی خالص ایجاد کند (فرانکنا، ۱۳۷۶؛ هولمز، ۱۳۸۲)؛ این تفسیر از مطلوبیت‌گرایی را مطلوبیت‌گرایی قاعده‌نگر^۲ گویند.

مشکلات دیگری نیز بر سر راه مطلوبیت‌گرایی وجود دارد؛ نخست اینکه آیا دست‌یابی و محاسبه‌ی همه‌ی نتایج هر اقدام یا سیاستی ممکن است؟ زیرا برای داوری

۱. در واقع، این معیار بازتاب ارزش‌های اجتماعی لیبرالی است.

2. rule- utilitarianism

باید تمام نتایج آن عمل را و نیز نتایج هر عمل بدیل ممکن دیگر را بشناسیم و تمام خیر و شرهای آنها را محاسبه و با هم مقایسه نماییم. میل، به نوعی، به این مسئله پاسخ می‌دهد. وی چنین محاسباتی را الزامی نمی‌داند و آن را ناشی از سوء فهم مطلوبیت‌گرایی می‌داند. وی تصریح می‌کند که منظور از بیشترین خیر، بیشترین خیر و خوبی برای افراد است و آن هم نه همه‌ی افراد؛ بلکه افراد مربوط. سپس وی به استفاده از برخی قواعد توصیه می‌کند که به تجربه ثابت شده به خیر عمومی می‌انجامد (همان، ۱۳۸۲)؛ بدین ترتیب، ظاهراً به نوعی مطلوبیت‌گرایی قاعده‌نگر بر می‌گردد و از طرفی، راه برای نوعی اعمال سلیقه‌های فردی باز می‌شود که هر کس مواردی را مربوط تلقی کند.

مسئله‌ی دوم - که بر سختی مشکل قبلی نیز می‌افزاید - این است که منظور از نتایج عمل چیست؟ آیا نتایج بی‌واسطه مد نظر است یا نتایج باواسطه را نیز شامل می‌شود؟ نتایج باواسطه‌ی نزدیک یا دور؟ آیا منظور، نتایج فعلی است یا نتایج آتی را هم در بر می‌گیرد؟ تا چه زمان‌هایی نتایج آتی باید در نظر گرفته شود؟ در ادامه، به این موضوع باز خواهیم گشت.

مشکل دیگری که در برابر مطلوبیت‌گرایی وجود دارد، بی‌توجهی و نادیده گرفته شدن سایر چیزهایی است که می‌تواند در درستی، روایی و در نتیجه، الزامی بودن یا نادرستی، ناروایی و در نتیجه، غیر مجاز بودن یک اقدام نقش داشته باشد؛ برای مثال حقوق و آزادی‌های افراد، یا عدالت یا نحوه‌ی توزیع خیرها و مطلوبیت‌ها از مواردی است که در مطلوبیت‌گرایی مغفول است. در اینجا، مباحث مفصلی وجود دارد و موافقان و منتقدان مطلوبیت‌گرایی مباحثی را مطرح کرده‌اند (همان، ۱۳۸۲؛ فرانکنا، ۱۳۷۶)؛ ولی آنچه در اینجا برای ما دارای اهمیت و تأکید است، وجود این اشکال در معیار پارتو و معیار جبران است. به طور خاص، معیار پارتو و معیار جبران هیچ توجهی به نحوه‌ی توزیع ندارد. برای روشن شدن موضوع به این مثال توجه کنید. اگر تنها ۱۰۰ محصول داشته باشیم و این محصول بین دو نفر (فرض کنید جامعه دو فرد دارد). به گونه‌ای توزیع شده باشد که یک نفر ۹۹ عدد و دیگری تنها ۱ عدد از محصولی را در اختیار داشته باشد، حال هرگونه توزیع مجددی مستلزم نفع به یکی و زیان به دیگری است و از این رو، این وضعیت بهینه پارتوست. حال اگر بخواهیم از فردی که ۹۹ عدد در اختیار دارد ۹ عدد بگیریم و به فردی که ۱ عدد دارد بدهیم، این اقدام بهبود پارتویی نیست؛ چون مستلزم نفع یکی و

زیان دیگری است. آیا این اقدام بهبود پارتویی بالقوه است؟ پاسخ در گرو محاسبه‌ی نفع و زیان است که ببینیم در مجموع، این اقدام، در جامعه، نفع خالص ایجاد کرده است یا خیر؟ ممکن است کسی استدلال کند که چون واحدهای اضافی برای فردی که یک عدد از محصول را در اختیار دارد، نسبت به همان واحدها برای فرد دیگر مطلوبیت بیشتری ایجاد می‌کند، در نتیجه، در کل، مطلوبیت جامعه افزایش می‌یابد و از این رو، این اقدام بهبود پارتویی بالقوه است. چنین آموزه و استدلال‌هایی، در نوشته‌های پیگو^۱ یافت می‌شود (هاسمن و مک فرسن، ۲۰۰۶)؛ اما نظریه‌ی اقتصاد رفاه جدید هرگز، این آموزه را نمی‌پذیرد. استدلال این است که این امر مستلزم مقایسه‌ی مطلوبیت‌های بین اشخاص است و این عمل غیر ممکن است. شما فرض کرده‌اید که مطلوبیت به دست آمده از آن n عدد اضافی برای فردی که یک عدد داشت، بیشتر از مطلوبیت‌های از دست داده‌ی فرد دیگر است؛ در حالی که این، مورد تردید بلکه انکار است. درست است که مطلوبیت نهایی کالا نزولی است و برای فرد دارای ۹۹ محصول، مطلوبیت نود و نهمین عدد از مطلوبیت دومین عدد کمتر است، ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که آن مطلوبیت نود و نهمین عدد برای وی از مطلوبیت دومین عدد برای فرد دیگر کمتر باشد؛ زیرا مطلوبیت و در واقع، لذت یک حالت ذهنی و روحی است و قابل مشاهده نیست؛ چه بسا به هر دلیلی (از جمله حرص، طمع، انحصارطلبی و...) مطلوبیت نود و نهمین عدد برای او از مطلوبیت دومین عدد برای دیگری بالاتر باشد و لذا با گرفتن از او و دادن به فرد دیگر ممکن است مطلوبیت کل، کاهش یابد؛ از این روست که هرگونه توزیع مجدد محصول توسط دولت به نفع فقرا، با معیارهای اقتصاد رفاه متعارف، توجیه‌پذیر نیست.

فردگرایی و تحویل‌گرایی

اگر سؤال دیگری را بر سؤالات پیش‌گفته در مورد نتایج بیفزاییم، به وجه دیگری از اقتصاد رفاه برمی‌خوریم. سؤال این است که ما باید نتایج یک اقدام یا سیاست را بر چه مبنایی محاسبه کنیم؟ یک اقدام یا سیاست می‌تواند آثاری بر محیط زیست، فرهنگ‌های ملی و محلی، گروه‌های اجتماعی و... داشته باشد. پاسخ اقتصاد رفاه متعارف این است که معیار داوری تنها، آثار آن بر افراد جامعه است؛ نه بر محیط زیست یا هر چیز دیگر.

1. Pigou

تنها زمانی و تا اندازه‌ای به سایر آثار توجیه می‌شود که بر رفاه افراد تأثیر گذارد؛ در اینجا، فردگرایی به عنوان یک مبنا از نگرش اقتصاد رفاه مشهود است. برای وضوح بیشتر مناسب است به اختصار، فردگرایی توضیح داده شود.

گاهی منظور از فردگرایی این است که آنچه وجود حقیقی دارد، فرد است و نهادهای گروه‌ها و... وجود حقیقی ندارند؛ این معنی فردگرایی هستی‌شناختی خوانده می‌شود (هاسمن و مک فرسن، ۲۰۰۷).

گاهی از فردگرایی بعد تبیینی آن اراده می‌شود که در اقتصاد، نوعاً چنین فرض می‌شود؛ یعنی برای دست‌یابی به اصول تبیینی و قانونمندی‌های پدیده‌های اقتصادی، به ترجیحات، باورها و انتخاب‌های افراد توجه می‌شود. این دیدگاه که فردگرایی روش‌شناختی^۱ نیز خوانده می‌شود، بر آن است که برای تبیین پدیده‌های اقتصادی جوامع باید، به واحدهای خردجامعه یعنی افراد توجه شود؛ برای مثال فرض کنید می‌خواهیم این گزاره را بررسی کنیم که افزایش تقاضای کل پول، در جامعه، با فرض ثبات سایر شرایط باعث می‌شود نرخ بهره‌ی کل افزایش یابد؛ بر اساس فردگرایی روش‌شناختی اولاً، باید مفاهیم را به مفاهیمی که دال بر افراد و رفتارهای افراد باشد، تعریف کرد؛ بنا بر این، ما باید مفهوم تقاضای پول را برای فرد تعریف کنیم و مفهوم نرخ بهره‌ی کل نیز به مثابه‌ی متغیری که بر ایند نحوه‌ی خاصی از رفتارهای افراد است، تعریف شود. برای تبیین رفتارهای افراد نیز باید به ساختار روان‌شناختی تصمیمات افراد توجه نمود. آن‌گاه عامل تأثیرگذار بر رفتار افراد را شناسایی و سپس در قالب یک مدل تحلیلی یا نظریه، نحوه‌ی ارتباط بین آن عامل یا عوامل و متغیرهای مورد مطالعه را توصیف نمود. بنا بر این، مفاهیم کلی یا اجتماعی باید بر حسب مفاهیم جزئی یا فردی تعریف شوند و تبیین پدیده‌های کلی و اجتماعی باید بر اساس تبیین‌های جزئی و مبتنی بر رفتارهای فردی صورت پذیرند؛ بنا بر این فردگرایی روش‌شناختی با دیدگاه عام‌تری در فلسفه‌ی علم پیوند می‌یابد که تحویل‌گرایی نامیده می‌شود.

تحویل‌گرایی هم به معنی رویکردی است برای درک ماهیت چیزهای پیچیده، از طریق تحویل آنها به تعاملات بین اجزای آن با تحویل آنها به چیزهای ساده‌تر یا بنیادی‌تر،

۱. در باب فردگرایی روش‌شناختی ر.ک. هاسمن و مک فرسن، ۲۰۰۷؛ رابن، ۱۹۹۸؛ لیونز، ۱۳۸۰.

و هم موضعی فلسفی است که می‌گوید یک سیستم پیچیده چیزی جز مجموع اجزایش نیست و تبیین آن می‌تواند به تبیین اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن تحویل شود. کل‌گرایی^۱ نقطه‌ی مقابل این دیدگاه است. این دیدگاه بر آن است که اشیا یا سیستم‌ها به مثابه‌ی یک کل، ویژگی‌هایی دارند که از طریق مجموع اجزایشان قابل تبیین نیست؛ از این رو، نه درک ماهیت آنها و نه تبیین آنها صرفاً، به درک ماهیت اجزا و تبیین اجزا قابل تحویل نیست.^۲

بر آشنایان با نظریات اقتصادی پوشیده نیست که نظریات اقتصادی جریان فکری غالب، بر فردگرایی روش‌شناختی و تحویل‌گرایی مبتنی است. نظریات اقتصادی برای تحلیل و تبیین پدیده‌های اقتصادی (حتی پدیده‌های کلان اقتصادی مانند تورم، بیکاری) به مبانی خرد توسل می‌جوید. در این حیطه، نیز نظریات اقتصادی با چشم‌پوشی یا غیر مهم دانستن علل و عوامل بسیاری که در شکل‌گیری رفتار آدمیان تأثیرگذار است، با تکیه بر چند اصل عقلانیت در رفتار، پیگیری نفع شخصی (به عنوان تنها انگیزه‌ی مسلط بر رفتار آدمیان) و اینکه هر فرد بهترین داور برای تشخیص مصالح خود است، پدیده‌های اقتصادی را تبیین می‌کند. قصور و کاستی‌های این اصول و نظریات مبتنی بر آنها موجب شده نحله‌های نامتعارف^۳ در اقتصاد ظهور یابد.

رفاه‌گرایی

گاهی از فردگرایی، بعد اخلاقی آن اراده می‌شود که فردگرایی اخلاقی خوانده می‌شود (هاسمن و مک فرسن، ۲۰۰۷). در این دیدگاه، هویت‌های اجتماعی، به خودی خود، هیچ اهمیت اخلاقی ندارند. صیانت از فرهنگ، هنجارها و ارزش‌های اجتماعی، گروه‌ها و... تنها، زمانی از لحاظ اخلاقی موجه است که ملاحظات و دغدغه‌های اخلاقی افراد انسانی مستلزم آن باشد؛ بنا بر این، آنها ارزش‌ابزاری دارند. بسیاری از نظریات اخلاقی مغرب‌زمین، به نوعی فردگرایی اخلاقی معتقد است. به طور خاص، مطلوبیت‌گرایی که مورد اقبال اقتصاددانان نیز هست، دیدگاه اخلاقی فرد‌گرایانه دارد که تنها، ارزش ذاتی اخلاقی را از آن رفاه موجودات زنده می‌داند.

1. holism

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر در مورد تحویل‌گرایی و کل‌گرایی ر.ک. بارگاو، ۱۹۹۸؛ دمارتینو، ۲۰۰۰؛ لیتل، ۱۳۷۳.

3. hetrothox

برای اینکه مفاد این دیدگاه روشن‌تر شود، مناسب است بدانیم که رفاه در نظریه‌ی اقتصادی چیست و آن را چگونه اندازه‌گیری می‌کنند. چنان که از مباحث گذشته، تا حدودی روشن می‌شود، در نظریه‌ی اقتصادی متعارف، رفاه ارضاء و تأمین ترجیحات است؛ بنا بر این، آنچه از لحاظ اخلاقی مهم است، تنها ارضاء و تأمین ترجیحات افراد است و آن را می‌توان به وسیله‌ی تمایل به پرداخت اندازه‌گیری کرد. نمی‌توان انکار کرد که رفاه فرد با ارضاء و تأمین ترجیحات وی مرتبط است؛ اما یکی دانستن این دو کاملاً نادرست و ناموجه است؛ با این حال، اقتصاد رفاه متعارف برای ارزیابی هر اقدام، سیاست یا نهاد اقتصادی میزان تأثیر آنها را بر رفاه افراد یعنی بر میزان ارضاء و تأمین ترجیحات افراد ملاک قرار می‌دهد.

یک اقدام یا سیاست اقتصادی بر زندگی افراد آثاری به جا می‌گذارد. این آثار جنبه‌های مختلفی را از حیات افراد و انسان‌ها شامل می‌شود. یک اقدام اقتصادی می‌تواند بر حقوق، آزادی‌ها و ارزش‌های افراد تأثیرات مثبت یا منفی داشته باشد؛ اما چنان که گفته شد، نظریه‌ی اقتصادی متعارف یا تمامی آنها را نادیده می‌گیرد و یا آنها را در چارچوب رفاه می‌نگرد. در واقع، اقتصاد رفاه متعارف یا آنها را فاقد ارزش می‌داند یا ارزش آنها را به میزان تأثیرشان بر رفاه افراد منوط می‌کند و یا رفاه را نماینده‌ی تام و تمامی از آنها تلقی می‌کند.

اما رفاه اجتماعی که معطوف به رفاه کلی در سراسر جامعه است، بر اساس فردگرایی روش‌شناختی و تحویل‌گرایی، به رفاه افراد تقلیل می‌یابد و تمام ابعاد رفاه اجتماعی، در رفاه افراد مندرج می‌شود؛ از این رو، رفاه اجتماعی چیزی نیست جز رفاه مجموع افراد؛ بنا بر این رفاه اجتماعی تنها تابعی از رفاه افراد است. رفاه افراد جز ارضاء و تأمین ترجیحات آنها نیست؛ بنا بر این، دولت برای ارتقای رفاه اجتماعی باید، به دنبال بیشینه‌سازی ارضاء و تأمین ترجیحات افراد باشد. در اینجا، دیدگاه‌های لیبرالی و دولت حد اقلی اقتصاد متعارف کاملاً آشکار است که حاکی از دیدگاه ضد پدرسالارانه^۱ حاکم بر اقتصاد متعارف است. این دیدگاه، به نوعی، بیانگر اصل پیش‌گفته است که هر کس بهترین داور برای مصالح خویش است.

1. antipaternalistic

اگر آنچه را تا کنون گفته شد، به طور خلاصه مرور نماییم، می‌توانیم بنیان‌های فلسفی و بعضاً هنجاری اقتصاد رفاه متعارف را مشاهده کنیم. در اقتصاد رفاه متعارف، ارزیابی اقدامات و سیاست‌های اقتصادی تنها، از طریق ارزیابی نتایج و پیامدها انجام می‌شود و نه ارزیابی فرایندها و در ارزیابی نتایج و پیامدها تنها، به پیامدهای رفاهی توجه می‌شود؛ بنا بر این، تمامی چیزهای ارزشمند صرفاً در رفاه خلاصه می‌شود. سایر چیزهای ارزشمند مانند حقوق، آزادی‌ها، عدالت و... تنها ارزش ابزاری دارند. برای ارزیابی پیامدهای رفاهی نیز تنها به رفاه افراد توجه می‌شود. از آنجا که کنش‌های افراد صرفاً، تحت تأثیر انگیزه‌ی نفع شخصی فرض می‌شود، رفاه ارضاء و تأمین ترجیحات دانسته می‌شود؛ بنا بر این، تمامی آنچه منافع و مصالح اجتماعی خوانده می‌شود یا چیزهای موهوم و فاقد معنا تصور می‌شود یا صرفاً، وسایل و ابزارهایی است در جهت منافع افراد یعنی ارضاء و تأمین ترجیحاتشان؛ ترجیحاتی که تقویم‌های بازاری یا شبه بازاری آنها را نمایندگی می‌کند. این دیدگاه مستلزم آن است که اگر در جامعه، مستمندان و بیچارگان، هر چند از سر ناامیدی، به وضع موجود راضی باشند یا با التفات اندکی راضی شوند، و در مقابل، ثروتمندان و توانمندان با وجود برخورداری فراوان از مواهب، هنوز ترجیحاتشان ارضا نشده، اقدامات و سیاست‌های معطوف به افزایش و بیشینه‌سازی رفاه باید، به سمت ارضاء و تأمین ترجیحات ثروتمندان جهت‌گیری کند؛ اما نه رفاه یگانه چیز ارزشمند است و نه ارضاء و تأمین ترجیحات کاملاً حاکی از رفاه است؛ اما به هر حال، اقتصاد رفاه متعارف بر این چارچوب‌ها استوار است.

اقتصاد رفاه اثباتی

گاهی چارچوب‌های مذکور توصیفی عنوان می‌شود؛ از این رو، مثلاً پیامدگرایی یا مطلوبیت‌گرایی بیان آن چیزی است که انسان‌ها واقعاً انجام می‌دهند؛ یعنی اینها چارچوب‌های هنجاری نیستند؛ بلکه توصیف نحوه‌ی عمل واقعی مردم‌اند و در واقع آنچه را هست بیان می‌کنند؛ نه آنچه را که باید باشد. این تفسیر برای اقتصاددانانی که بخواهند به جدایی کامل واقعیت‌ها و ارزش‌ها متعهد باشند، علم اقتصاد را خالی از ارزش‌ها بدانند، بسیار جذاب و جالب است؛ از این رو، برخی از اقتصاددانان سعی کرده‌اند که علم اقتصاد رفاه را هم صرفاً اثباتی^۱ و فاقد ارزش تلقی کنند؛ لذا معتقدند

1. positive

اقتصاد رفاه، قلمروی از دانش اقتصاد است که کوتاه‌ترین راه رسیدن به هدف را نشان می‌دهد. اساس این استدلال این است که اقتصاد رفاه پارتویی به بررسی کارآیی بدیل‌ها برای تأمین نیازهای معین بر اساس انتخاب آزادانه‌ی افراد بر حسب منافع‌شان می‌پردازد؛ بدون اینکه هیچ داوری ارزشی صورت گیرد؛ برای نمونه آرچیبالد معتقد است «قضایای اقتصاد رفاه متعلق به اقتصاد اثباتی است و با روابط میان اهداف معین و وسایل موجود برای نیل به آنها سر و کار دارد» (بلاگ، ۱۳۸۰).

هنیپ مان^۱ نیز اقتصاد رفاه را فاقد داوری ارزشی معرفی می‌کند. وی اعتراف دارد که بهینگی پارتو بر اصولی مبتنی است که معمولاً ارزشی تلقی می‌شود؛ یعنی ۱. هر فرد بهترین داور برای تشخیص رفاه خود است؛ ۲. رفاه اجتماعی مجموع رفاه افراد است؛ ۳. تصمیم‌گیری بر اساس اتفاق آرا؛ اما وی معتقد است که اینها لزوماً ارزش نیستند و می‌توان از آنها تفسیری اثباتی ارائه کرد؛ از این رو، وی اصل اول را به صورت معین بودن ترجیحات افراد، دومی را یک امر محاسباتی ساده و سومی را اصلی که بر سر آن مناقشه‌ای وجود ندارد، تفسیر می‌کند. لذا وی بر آن است که اگر در اقتصاد رفاه، گزاره‌هایی ارائه می‌شود مبنی بر اینکه مثلاً انحصار یا تعرفه موجب می‌شود رفاه کاهش یابد، نباید توصیه‌ای به منظور حذف آن تلقی شود؛ بلکه صرفاً توصیف است (همان).

اگر چنین تفسیری را بپذیریم، با این سؤال بسیار جدی مواجه می‌شویم که اگر علم اقتصاد صرفاً توصیف می‌کند، سیاست‌گذاری و کنترل پدیده‌های اقتصادی بر چه اساس و معیاری استوار می‌شود؟ اگر قرار باشد دو وضعیت اقتصادی با هم مقایسه و یکی انتخاب شود، چگونه باید این انتخاب صورت گیرد؟ در واقع، بر این اساس، تمام تلاش‌های انجام‌شده بی‌ثمر است و هیچ کمکی برای تصمیم‌گیری در حل مشکلات و معضلات اجتماعی نمی‌کند. در واقع، برای وفادار ماندن به اثباتی بودن گزاره‌ها، این حوزه از دانش را بی‌ثمر کرده‌ایم.

به هر حال، اگر قرار بر ارزیابی و انتخاب باشد، اگر قرار بر انجام اقدامی یا اعمال سیاستی برای حرکت از وضعیتی به وضعیت دیگری باشد و بخواهیم این اقدام یا سیاست را با موارد بدیل مقایسه کنیم، محتاج به معیارهایی برای ارزیابی و تصمیم‌گیری هستیم؛ معیارهایی که قطعاً، مرتبط با اهداف است و مستلزم داوری‌های ارزشی است.

1. Hennip Man

این تصور ساده‌انگارانه‌ای است که گویا، جامعه تمام بدیل‌های سیاستی ممکن را می‌داند و توابع رجحان افراد نیز کاملاً شناخته‌شده و به صورت روشن در اختیار اقتصاددان قرار گرفته است و او صرفاً، محاسبات فنی و مهندسی می‌کند و پاسخ می‌دهد؛ در حالی که اولاً، در بسیاری از مواقع، به دلیل پیچیدگی‌های پدیده‌های اجتماعی این اطلاعات در اختیار نیست؛ ثانیاً، در بسیاری از موارد، اقتصاددانان خود، باید توابع رجحان را کشف کنند (همان).

در واقع، به دلیل یک نگرانی به حق یعنی نگرانی از دخالت سلیقه‌های شخصی، جانبداری‌های بی‌منطق در فرایند علمی، به راهی رفته‌ایم که علم و عالم را در حد یک ماشین حساب تنزل داده‌ایم. قطعاً بدون داشتن هدف که مستلزم داوری‌های ارزشی است، نمی‌توان تصمیم‌گیری و انتخاب کرد، و این امر از عهده‌ی اقتصاددانان خارج دانسته شده است. گویا فرض شده است که تعیین اهداف اقتصادی امری مستقل است و اصلاً نیازی به داشتن دانش اقتصادی ندارد.

چنین فرض شده است که برای حفظ اعتبار علمی، گزاره‌ها باید فاقد داوری ارزشی باشد، و این به محل مناقشه نبودن تعریف شده است. چنان که قبلاً اشاره شد، پارتو به همین دلیل چنان معیاری را ارایه کرده است. اگر چیزی مورد توافق عمومی باشد، به دلایل متعدد در امر تصمیم‌گیری بهتر است؛ اما اینکه هر آنچه چنین نیست، باید کنار گذاشته شود، ناصحیح است و ما را در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها متحیر می‌گذارد. همواره ممکن است یک هدف معمولی و پیش پا افتاده مانند رفع گرسنگی یا تشنگی مورد وفاق باشد، و اما یک هدف متعالی به دلایلی فراوان مورد وفاق نباشد؛ اما این مستلزم بی‌ارزش بودن و صرف نظر کردن از آن نیست؛ به علاوه، تعریف گزاره‌ی فاقد داوری ارزشی به اینکه مورد مناقشه نباشد، نادرست است.

اینکه اقتصاد رفاه به بررسی کارآیی بدیل‌ها برای تأمین نیازهای معین بر اساس انتخاب آزادانه‌ی افراد بر حسب منافع‌شان می‌پردازد، مبتنی بر فرض وجود رقابت کامل و نبود پیامدهای خارجی، کالاهای عمومی و... است که هر کدام محل مناقشه است؛ به علاوه، وقتی همه‌ی این امور وجود داشته باشد، نیازی به اقدام یا اعمال سیاست نیست که نیاز به بررسی و ارزیابی باشد. زمانی که نیاز به اقدام است یعنی خللی وجود دارد؛ پس اقتصاددانان به داشتن توابع رجحان افراد نیاز دارند. ممکن است گفته شود اینها بر

اساس رجحان نمایندگان مردم در پارلمان، در اختیار اقتصاددانان گذاشته می‌شود؛ این بدان معناست که تئوری اقتصاد رفاه بر ارزش‌های اجتماعی لیبرالیسم استوار شده است. حال فرض کنیم این تفسیر را بپذیریم که گزاره‌ها در اقتصاد رفاه صرفاً توصیفی است؛ بنا بر این، اقتصاددانان گزاره‌هایی را ابراز می‌کنند که آنچه را هست، توصیف می‌کند؛ اما ما باید انتخاب کنیم و برای اینکه دولت اقدام یا اعمال سیاستی کند باید آنچه را باید باشد، بشناسد؛ دولت باید بداند چه باید بکند؛ کدام اقدام یا سیاست را باید انجام دهد. حال ما مبتلا به اشکال هیوم شده‌ایم که باید را نمی‌توان از هست استنتاج کرد. در واقع، بر اساس مطلوبیت‌گرایی، از اینکه انسان واقعاً در طلب خوشی است، نتیجه گرفته می‌شود که انسان باید اعمالی را انجام دهد که به خوشی بیفزاید یا از ناخوشی بکاهد (کاپلستون، ۱۳۷۰). این در واقع، همان بی‌تکلیفی گفته‌شده است که حتی انجام محاسبات فنی را نیز بی‌فایده می‌کند.

اجازه بدهید کمی عینی‌تر بحث کنیم. فرض کنید قرار است دولت بین انجام دو پروژه انتخاب کند و بدیل‌های دیگری وجود ندارد. اقتصاددان مثلاً، ارزش فعلی هر کدام را محاسبه می‌کند و در قالب دو عدد ارایه می‌دهد. برای مثال فرض کنید نتیجه چنین است که ارزش فعلی پروژه‌ی ب از ارزش فعلی پروژه‌ی الف بالاتر است؛ شما با چه استدلالی می‌توانید استنباط کنید که دولت باید پروژه‌ی ب را انجام دهد؟ باید بپذیرید که هر پروژه‌ای که ارزش فعلی بالاتری دارد، رفاه بیشتری در جامعه ایجاد می‌کند و هر اقدامی که رفاه بیشتری ایجاد کند، دولت باید انجام دهد؛ آیا اینها داوری‌های ارزشی نیست؟

اجازه بدهید با نقل قولی از فریدمن ابعاد دیگری را از موضوع روشن کنیم. وی در مورد داوری و تصمیم‌گیری درباره‌ی یک اقدام دولت می‌گوید برای هر مورد خاص از دخالت پیشنهادی، ناچاریم ترازنامه‌ای تهیه و فهرستی از فواید و زیان‌ها را در آن جداگانه ثبت کنیم. بر اساس اصول مورد نظر خود می‌دانیم چه اقلامی را در یک طرف ترازنامه و چه اقلامی را در طرف دیگر آن درج کنیم و برای کدام یک اهمیت قایل شویم (فریدمن، ۱۳۸۰)؛ این همان تحلیل هزینه فایده است که در اقتصاد رفاه استفاده می‌شود. انجام چنین کاری نیازمند اطلاعات فراوانی است؛ اولاً باید اطلاعات کاملی از پیامدهای این اقدام و تمامی اقدامات بدیل ممکن در اختیار باشد. صرف نظر از اینکه

داشتن این اطلاعات غیر ممکن است، تلاش برای فراهم آوردن آنها مستلزم هزینه است. همان طور که قبلاً گفته شد، آیا پیامدهای فعلی را مد نظر قرار دهیم یا آتی یا هر دو؟ تا چه محدوده‌ی زمانی، پیامدهای آتی مد نظر قرار گیرد؟ آیا پیامدهای مستقیم مد نظر قرار گیرد یا مستقیم و غیر مستقیم؟ به فرض شناخت هر کدام، آیا پیامدها وزن و اهمیت یکسانی دارد یا برخی وزن بیشتری دارد؟ چگونه اهمیت هر یک را بسنجیم؟ این نشان می‌دهد که محاسبه یا غیر ممکن است یا بسیار پرهزینه و زمان‌بر؛ بنا بر این، باید گزینشی عمل کرد و محقق خود در مورد موارد پیش‌گفته تصمیم گیرد. این همان است که فریدمن می‌گوید بر اساس اصول مورد نظر خود می‌دانیم چه اقلامی را در یک طرف ترازنامه و چه اقلامی را در طرف دیگر آن درج کنیم و برای کدامیک اهمیت قایل بشویم. ارزش‌های اقتصاددان در انتخاب تکنیک‌ها، وزن‌هایی که در مواردی اعمال می‌کند، انتخاب‌های وی در مورد منافع و هزینه‌ها، تعریف وی از هزینه و منفعت و روش‌های اندازه‌گیری آنها جانبداری‌هایی است که در فرایند تحقیقات تجربی و فنی رخ می‌دهد که معمولاً، انعکاس دآوری‌های ارزشی است.

پیامدها باید به صورت ارزش پولی در قالب عدد گزارش شود. در بسیاری از موارد هزینه‌ها و منافع، قیمت بازاری معین ندارد و محقق باید بر اساس روش‌هایی آنها را تخمین بزند. در مواردی هم که قیمت بازاری وجود دارد، همواره قیمت‌های بازاری نماینده‌ی خوبی برای محاسبه نیست؛ زیرا قیمت‌های بازاری در ساختار بازاری معین و بر اساس منافع شخصی شرکت‌کنندگان در بازار شکل گرفته است و از این رو، بیانگر منافع و هزینه‌های اجتماعی نیست؛ بنا بر این، در ارزیابی اقدام یا سیاست اقتصادی دولت این قیمت‌ها، تقویم‌های نارایب و دقیقی نیست.

اجازه بدهید این امر را با ارایه‌ی مثالی روشن‌تر کنیم. فرض کنید به دلیل کمبود اعتبارات، دولت باید بین تعمیر و اصلاح دو جاده یکی را انتخاب کند؛ جاده‌ای برای ارسال محصولات کشاورزی یک روستا به شهر و جاده‌ای برای ارسال محصولات صنعتی یک شهرک صنعتی به شهر. فرض کنید هزینه‌های تعمیر و اصلاح این دو یکسان است؛ اما منافع که می‌توان برای تقویم آن از درآمد ناشی از فروش آن محصولات استفاده کرد، متفاوت است. حال اگر به هر دلیلی (مانند بالاتر بودن قیمت یا میزان تولید) درآمدهای ناشی از فروش محصولات صنعتی بیشتر باشد، نتیجه‌ی تحلیل

هزینه - فایده به نفع تعمیر و اصلاح جاده‌ی شهرک صنعتی خواهد بود. واضح است که در اینجا، بسیاری از ملاحظات دیگر مانند حقوق هر یک از این دو گروه عرضه‌کننده و نیز مصرف‌کنندگان آنها، یا اولویت‌هایی مانند ضروری بودن محصول و... نادیده گرفته می‌شود. مناسب است به یک نمونه‌ی جنجال برانگیز اشاره شود. در دسامبر ۱۹۹۱، لارنس سامرز که اقتصاددان ارشد بانک جهانی بود (وی در حال حاضر، رئیس شورای اقتصاد ملی آمریکا در دولت اوباما است.) در یادداشتی به همکاری‌اش، در بانک جهانی، دلایلی را برای حمایت بانک جهانی از انتقال صنایع آلاینده به کشورهای کمتر توسعه‌یافته^۱ ارائه کرد. وی معتقد است که هزینه‌های زیان‌های آلودگی برای سلامت به درآمدهای از دست رفته‌ی ناشی از افزایش شیوع بیماری و مرگ و میر بستگی دارد. از این نظر، آلاینده‌ها باید در کشوری قرار داده شود که کمترین هزینه را داشته باشد که این کشوری است که کمترین دستمزد را دارد. سپس می‌گوید: «فکر می‌کنم منطق اقتصادی پشت انبار کردن زباله‌های سمی، در کشورهای با کمترین دستمزد کامل است»^۲. در واقع، وی هزینه‌های آلاینده‌ها را افزایش و شیوع بیماری و افزایش مرگ و میر می‌داند و برای اندازه‌گیری آن از هزینه‌ی فرصت استفاده می‌کند؛ یعنی درآمدهای از دست‌رفته‌ی ناشی از مرگ و میر افراد یا از کارافتادگی آنان. به دلیل پایین‌تر بودن دستمزد، در کشورهای LDC، درآمدهای از دست‌رفته کمتر است؛ پس باید آلاینده‌ها به این کشورها منتقل شود.

این استدلال کاملاً بر اساس چارچوب‌هایی است که در این نوشتار بحث شد. پیامدگرایی، مطلوبیت‌گرایی، فردگرایی و تحویل‌گرایی در این استدلال کاملاً بدیهی است و تمامی ملاحظات دیگر غیر از رفاه بر اساس فایده و منافع نادیده گرفته شده است؛ بنا بر این، حق و ارزش زندگی افراد به میزان درآمدهایشان تقلیل می‌یابد. این نمونه و سایر مواردی که ذکر شد، نشان می‌دهد که گرایش‌ها و تعلقات ارزشی و فکری محقق در گزینش پیامدهایی که قرار است محاسبه شود، در حدود قلمرو پیامدها و شاخص‌ها و تقریب‌هایی که برای اندازه‌گیری پولی آنها به کار گرفته می‌شود، کاملاً تأثیرگذار است. غرض آن نیست که گفته شود این مشکلات علاج‌ناپذیرند و محاسبات

1. LDC

۲. برای ملاحظه‌ی یادداشت وی ر. ک. اکنومیست، ۸ فوریه ۱۹۹۲، ص ۶۶.

فنی اقتصاددانان یکسره خطا، مخدوش و بی‌فایده است. مسلماً محاسبات فنی هزینه - فایده در بسیاری از موارد کاملاً، قابل استفاده و مفید است. همچنین نمی‌خواهم ادعا کنم روش بدیلی وجود دارد که کاملاً، مصون از اشتباه است. مسلماً روش‌های بدیل نیز مشکلات دیگری دارد. می‌خواهم اولاً بر درهم‌تنیدگی امور اثباتی و هنجاری در اقتصاد رفاه متعارف تأکید کنم و از این طریق تأکید کنم که با گزاره‌های علمی و نتایج تحقیقات تجربی، با هوشیاری و بصیرت مواجه شویم؛ حد و مرزهای آنها را دقیقاً بشناسیم و محدودیت‌هایش را درک کنیم؛ نه منکر مزایای شناخت علمی باشیم و نه آن را یکسره بر بام حقیقت بنشانیم و از آن ایدئولوژی بسازیم. ثانیاً با شناخت کامل‌تر از چارچوب‌های اقتصاد رفاه متعارف برای جبران کاستی‌های آن دغدغه‌ی بیشتری پیدا می‌کنیم و در انجام تحقیقات تجربی و استفاده از نتایج تحقیقات تجربی، بصیرت بیشتری خواهیم داشت و برای جبران و حداقل کردن مشکلات و نارسایی‌های آن تلاش بیشتری خواهیم کرد.

نتیجه‌گیری

ملاحظه شد که بر اساس معیارهای ارایه‌شده در اقتصاد رفاه متعارف می‌توان بنیان‌های آن را شناسایی و بررسی نمود. گفته شد که اقتصاد رفاه متعارف بر پیامدگرایی، مطلوبیت‌گرایی یا همان اصالت فایده، فردگرایی و تحویل‌گرایی و رفاه‌گرایی مبتنی است و در ارزیابی اقدام یا سیاست تنها به نتایج توجه می‌کند و فرایندها را نادیده می‌گیرد؛ نتایج و پیامدهای اقدامات تنها بر افراد اهمیت دارد؛ نه بر گروه‌ها، فرهنگ، محیط زیست و...؛ به علاوه، پیامدهای اقدام یا سیاست تنها بر رفاه افراد یعنی بر ارضاء و تأمین ترجیحات افراد مد نظر است که با تقویم‌های بازاری سنجیده می‌شود؛ بنا بر این، سایر چیزهای خوب مانند سلامت، عدالت، آزادی، کرامت، دانش و... نادیده گرفته می‌شود یا صرفاً ارزش ابزاری دارد. تفسیر برخی از اقتصاددانان که این معیارها را مسائلی اثباتی و عینی می‌دانند، بررسی و اشاره شد که نمی‌توان آنها را عینی دانست؛ به علاوه، این تفسیر عملاً دانش اقتصاد را برای زندگی بی‌فایده می‌کند؛ زیرا طبق نظر هیوم از هست، باید را نمی‌توان استنتاج کرد. با طرح عینی‌تر مسائل نشان داده شد که عملاً، در فرایند انجام تحقیقات تجربی، نه تنها این بنیان‌ها رخنه می‌کند، بلکه گاهی سایر داورهای ارزشی وارد می‌شود.

با این وصف گفته شد که غرض، نادیده گرفتن مزایای این روش‌ها نیست، و منظور این نیست که باید، تمامی این میراث یکسره کنار گذاشته شود و دانش یا روش دیگری، به طور کامل جایگزین آن گردد؛ بلکه غرض شناخت دقیق‌تر دانش اقتصاد و بنیان‌های آن است تا از این طریق، حد و مرزهای آن را بهتر بشناسیم؛ بنا بر این، باید از هرگونه جزم‌اندیشی و ایدئولوژی‌انگاری نظریات اقتصادی و نتایج تحقیقات تجربی آن آگاهانه پرهیز کرد. برای جبران نارسایی‌های علم اقتصاد رفاه متعارف هم در عرصه‌ی نظری، از طریق بسط و ارایه‌ی نظریات جدید و توسعه‌ی نظریات موجود و هم در عرصه‌ی عملی و کاربردی، از طریق توجه به این کاستی‌ها و آنچه معمولاً ممکن است در دیدگاه متعارف نادیده گرفته شود، تلاش نمود. توجه به درهم‌تنیدگی مباحث و دغدغه‌های ارزشی، در عرصه‌ی علوم اقتصادی و به ویژه، در مسائل کاربردی معطوف به سیاست‌گذاری، بسیار ضروری می‌نماید؛ از این رو، بر محقق است که به جای انکار ساده‌انگارانه‌ی دخالت داورهای ارزشی، بر اساس بی‌طرفی علمی، آنها را مشخص و اعلام نماید و به این ترتیب، خواننده را متوجه کند که این نتایج بر این بنیان‌ها استوار است و برای سایر محققان راهی را بگشاید که با طرح دیدگاه‌های بدیل، مسئله را بررسی کنند. به همین دلیل مکلاپ معتقد است مقتضای صداقت این است که با بیان مفروضات ارزشی آنها و اینکه با تغییر آنها نتایج تحت تأثیر قرار می‌گیرد، در مورد ماهیت مبتنی بر ارزش‌گذاری بررسی‌ها و توصیه‌ها صریح باشیم (مکلاپ، ۱۳۸۱، ص ۱۸۳-۱۸۴).

منابع

- اسلت، مایکل. نتیجه‌گرایی، از بکر لارنس و مری لارنس، فلسفه‌ی اخلاق، ترجمه‌ی جمعی از مترجمان، مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۰.
- بلاگ مارک. روش‌شناسی علم اقتصاد، ترجمه‌ی غلامرضا آزاد ارمکی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۰.
- سن، آمارتیا. اخلاق و اقتصاد، ترجمه‌ی حسن فشارکی، شیرازه، تهران، ۱۳۷۷.
- _____ . توسعه به مثابه‌ی آزادی، انتشارات دستان، تهران، ۱۳۸۱.
- فرانکنا ویلیام. فلسفه‌ی اخلاق، ترجمه‌ی هادی صادقی، مؤسسه‌ی فرهنگی طه، قم، ۱۳۷۶.
- فردمن، میلتن. سرمایه‌داری و آزادی، ترجمه‌ی غلامرضا رشیدی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۰.
- لیارد پی و ا. والترز. تئوری اقتصاد خرد، ترجمه‌ی عباس شاکری، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷.
- لیتل، دانیل. تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه‌ی عبد الکریم سروش، مؤسسه‌ی فرهنگی طه، تهران، ۱۳۷۳.
- لیونز دیوید. سودگروی، از بکر لارنس و مری لارنس، فلسفه‌ی اخلاق، ترجمه‌ی جمعی از مترجمان، مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۰.
- مکلاپ، فریتز. «اقتصاد اثباتی و دستوری»، ترجمه‌ی ید الله دادگر و محمد نقی نظریور، نامه‌ی مفید، ۱۳۸۱، ۳۱.
- هولمز، رابرت. مبانی فلسفه‌ی اخلاق، ترجمه‌ی مسعود علیا، ققنوس، تهران، ۱۳۸۲.
- کاپلستون، فردریک. تاریخ فلسفه، ج ۸، ترجمه‌ی بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، تهران، ۱۳۷۰.
- Feldman, Allan. *Welfare Economics and Social Choice Economics*, Massachusetts, 6th, 1988.
- DeMartino, George. *Global Economy Global Justice*, London, Routledge, 1st, 2000.

- Bhargava, Rageev. Hoism and Individualism in history and social science in Craig Edward, Routledge Encyclopedia of Philosophy, London, Routledge, 1st, V.4, 1998.
- McNaughton, David. Consequentialism, in Craig Edward, Routledge Encyclopedia of Philosophy, London , Routledge, 1st, V.2, 1998.
- Chappell, Tim & Roger. Crisp Utilitarianism, in Craig Edward, Routledge Encyclopedia of Philosophy, London, Routledge, 1st, V.9, 1998.
- Ruben, David-hillel. Explanation in history and social science, in Craig Edward, Routledge Encyclopedia of Philosophy, London, Routledge, 1st, V.3, 1998.
- Hausman, Daniel & M. McPherson. Economic Analysis, Moral Philosophy, and Public Policy, 2nd ed., Cambridge University Press, New York, 2006.
- . *The Pilosophical Foundations of Mainstream Normative Economics*, in Hausman D., *The Philosophy of Economics*, 3th ed. Cambridge University Press, New York, 2007.
- Little, I.M.D. *A Critique of Welfare Economics*, 2nd ed., Oxford University Press, London, 1973.
- . *Economics and Politics*, 1st, Oxford University Press, London, 2003.
- Henderson J. & R. Quandt. *Microeconomic Theory: A Mathematical Approach*, 3th ed., McGraw-Hill, Singapor, 1985.
- Sen, Amartia. *Collective Choice and Social Welfare*, 3th , NewYork, 1984.
- Rawls, John. "Two Concepts of Rules" *Philosophical Review* 64, 1955, pp.3-33, Quoted from: D. Hausman & M. McPherson *Economic Analysis, Moral Philosophy, and Public Policy* 2006, Cambridge University Press, p.112.